

بحث اخلاص همانطور که مستحضرید از مهمترین مباحث اخلاقی قرآن هست انسان در شئون مختلف زندگی اگر بتواند (لوجه الله) عمل کند. (قُلْ إِنَّمَا عَمَلٌ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ بَيَانِ هَایِ مَتْنُوْعی دَارِدِ یَکِ اَیْنِ اَسْتِ کِه اِنْسَانِ تَلَاَشِ کَنْدِ نَیْتَشِ خَالِصَا بَرَاِیِ اَللّٰهِ [۱] اَعْظَمُکُمْ بِوَاحِدَةٍ اَنْ تَقُوْمُوْا لِلّٰهِ مَثْنٰی وَفَرَادٰی) باشد. اقداماتش، اعمالش در اینجا این نکته را متذکر می شوند ما در ۲۴ ساعت بیش از ۸۰ درصد اعمالمان مصداق عمل صالح است ولی ایراد مهمی که هست این است که این اعمال صالح را نمی توانید برای الله انجام دهید چون عمل صالح اگر بخواهد نتیجه کمالی بدهد باید قصد قربت داشته باشد. نیت یعنی دمیدن روح حیات، عنصر حیات به عمل. همان نفس مسیحایی که خدایتعالی به همه ما عنایت فرموده است. یعنی عمل انسان که مخلوق اوست را زنده کند زندگانی به آن بخشد به کالبد عمل روح حیات دمیده شود و الا طبق بیان ایت الله جوادی املی در کتاب اسرار الصلواتشان: اگر نیت الهی نباشد همانند میت است و میت نیز اقتضایش این است که دفن شود به همین خاطر عمل صالح بدون نیت الهی در دنیا می ماند به عالم قیامت راه نمی یابد فَمِنْ النَّاسِ مَنْ یَقُوْلُ چُونِ دَرِ اَیْنَجَا دَفْنٌ مِی شُوْد. [۲] (مَا لَهُ فِی الْاٰخِرَةِ مِنْ نَّصِیْبٍ) [۳] اَیْنِ هَمَانِ مَصْدَقِ اَنْ اَسْتِ کِه دَرِ سُوْرَه مَبَارَکَه بَقْرَه مِی فَرَمَیْد: (رَبَّنَا اٰتِنَا فِی الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِی الْاٰخِرَةِ مِنْ خَلَاَقٍ) [۴] بَرَخِی اَز خَدَاوَنْدِ دُنْیَا طَلَبِ مِی کَنْنِند. یعنی توفیق بده چون انسان برای تامین حتی دنیایش باید عمل صالح انجام دهد. دنیای انسان با عمل صالح رقم می خورد. خداوند می فرماید که ما به آنها استفاده می کنیم ولی چون آخرت را نخواستند و روح الهی در آنها دمیده نشده در آخرت چیزی ندارند. اینجا شهید مطهری در کتاب ره در کتاب عدل الهی اعمال نیک غیر مومن را بررسی می کند به این نکات اشاره دارند چون غیر مومن اکثر اعمالش غیر صالح است ولی چون قصد قربت ندارند از عنصر حیات بهره مند نیستند فقط نتیجه دنیایی دارد. در سوره نحل و نجم و یونس می فرماید: تعدادی از ما دنیا می خواهند ما هم بقدر صلاح و مصلحت دنیا می دهیم. نتیجه دنیایی دارد و ملی نسبت به آخرت نتیجه ای ندارد یعنی عمل از چهره ملکوتی حیات بهره مند نیست تا وارد عالم آخرت شود، مجوز ورود به ملکوت ندارد به همین خاطر عمل باقی نمی ماند آن موقع باقی می ماند که متصل به خداوند باشد که باقی بالذات است و مصداق بقیه الله شود. پیامبران آماده اند تا ما را به بقیه الهی دعوت کنند. اما در زمان نیز که بقیه الله گفته می شود راز قضیه این است چون تمام شئون مبارک حضرت وصل به الله است به همین خاطر بقیه الله می شود یعنی باقی است تمام شئونها از عنصر حیات برخوردار است و زنده است. از همان حی برخوردار است که وصف ذات الهیست در قرآن می فرماید: (مَا عِنْدَكُمْ یَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ) [۵] آنکه به شما نسبت داده می شود فانی و محکوم به نابودیست و آنکه به خدا متصل می شود باقی است. یعنی اگر عمل صالح را بقصد قربت تنجام ندهی نابود می شود نه این که در آینده نابود شود الان نابود می شود. از آن حیات الهی همین الان برخوردار نیست و نابود شدنی می شود. بنابراین این اخلاص یعنی به عمل روح الهی دمیدن و حیات بخشیدن تا عمل زنده بماند تا با زنده بودنش به درد انسان بخورد. نکته ظریفی که در اینجا مطرح می کنند اینکه عمل که با جان انسان عینیت دارد، یک موقع اینگونه بیان می کنند: عملی که انسان انجام می دهد که معلول علت وجودی خود انسان است، در متن جان انسان شکل یافته و انسان با آن متحد می شود به همین خاطر بین علت و معلول یک نوع تعلق غیر قابل توصیف هست که تعبیر به (عشق) می کنند. این که در سیر کمالی (عشق) مطرح است، همان در فضای علت و معلول مطرح است که علت چقدر به معلولش علاقه دارد. به همین خاطر ظاهراً انسان ها در سیر کمالی (عاشق) خداوند می شوند ولی در حقیقت (الله) عاشق است و انسان معشوق خداوند است، چون عشقی که در انسان ها هست خداوند به آنها عنایت می کند پس خداوند عاشق است. در بحث های دعا و محبت این مطالب بحث می شوند. خداوند به دل بنده می اندازد که دعا کند پس می خواهد قبول کند که به دلش انداخته است. به همین خاطر محال است که انسان دعا کند خدایتعالی قبول نکند، چون اگر نمی خواست قبول کند به دل بنده نمی انداخت و خداوند نیز (وَلَنْ یُخْلِیَ اللّٰهُ وَعْدَهُ) [۶] است. می فرمایند انسان آنچه خلق می کند همان (کُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَیْرٍ مُّحْضَرًا) [۷] در قیامت انسان از آنچه خلق کرده بازدید می کند. آن را در متن جانش می آفریند و همانجا با آن متحد می شود یعنی در هم تنیده می شوند با هم، به همین خاطر می گویند «عشق» از گیاه «عشقه» گرفته شده است. عشقه به پیچان می گویند که به دور درخت انگور پیچیده می شود بقدری محکم و کیپ به دورش می پیچد و می بندد به همین خاطر زرد می شود و از بین می رود. انسان نیز نسبت به عملش یا عمل نسبت به انسان اینگونه است. به همین خاطر اگر انسان عاشق خدا شود این حالات اتفاق می افتد، در نهج البلاغه داریم زنگ انسان های سالک چگونه است با آن لاغر اندام می شوند و این همان قضیه عشق است. یعنی خدا به وجود آنها می پیچد و آرام و قرارشان را به هم می زند و انگار سد نفس کشیدنشان می شود و رفته رفته زرد و پژمرده می شوند و لاغر می شوند، در عشق عرفی نیز این گونه است راز قضیه همین است همان رابطه بین علت و معلول، انسان و عملش نیز اینگونه است. بی توجه به مادیات می شود، از خورد و خوراک می افتد. انسان اگر عاشق مافوق شود به مادون بی رقت است.

[۱] . سوره سبأ آیه ۴۶

[۲] . اسرار الصلاة (جوادی املی) ص ۱۴۲

[۳] . سوره شوری آیه ۲۰

[۴] . سوره بقره آیه ۲۰۰

[۵] . سوره نحل آیه ۹۶

[۶] . سوره حج آیه ۴۷

[۷] . سوره آل عمران آیه ۳۰

برخی به کارشان علاقه مندند از خانه و تفریح غافلند. انسان فقط در اتصال به الله جامع نگر می شود. در غیر الله از مابقی ابعاد می ماند و به اصطلاح موجودی تک بعدی می شود. در مورد امیرالمومنین (ع) می فرمایند چطور پاره خنجری در پای مبارکشان بود در سر نماز بیرون آوردند، پس چگونه در رکوع انگشتر به سائل دادند، راز قضیه این است که در آنجا خداست که صدای سائل را شنیده نه علی (ع) و علی (ع) وصل به الله است. در وصل به الله جامع نگر می شود. سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي... خداست که می شنود و خداست که تصمیم می گیرد و خداست که اقدام می کند. [۱] بنابر این ام چیزی که به علی (ع) ربط دارد ان شیفتگی و بی خبریست. آنکه به خداوند مربوط است، آگاهی از همه چیز است. آنجا که خنجر از پای مبارک در می آورند مربوط به علی (ع) است که شیفته خداوند و از خود بی خود است و آنجا که به سائل توجه می کند آنجاست که خدا به سائل توجه دارد. بنابر این نکته را بیان می کنند که انسان عملی را که خلق کرده اگر در ان روح الهی دمیده نشود با عمل مرده اش درهم تنیده می شود یعنی مانند این که پیچک وجودی انسان به دور مرده ای پیچیده می شود یعنی علاقه به مرده دارد. به این علت قرآن انسان های فاسق را اینقدر مذمت می کند می فرماید اینها به سمت مردار حرکت می کنند یا اهل غیبت و بهتان گو به سمت مردار میل می کنند چون عملی که انجام می دهند مرده است و با مرده درهم تنیده می شود. رویکردی زشت می باشد. ظریفتر از این نکته این است که عمل انسان یعنی شکل دادن به حقیقت وجودی انسانی که همان شاکله انسان که در قرآن آمده است (اسراء) همه بر اساس شاکله شان عمل می کنند. عمل صالح با قصد قربت به حقیقت وجود انسان شکل می دهد. اگر قصد قربت نباشد حقیقت وجود انسان بصورت مرده شکل می یابد. نگاه کنید قرآن مرده را کافر می شناسد در سوره مبارکه غافر است که می فرماید: (فَأَيُّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى) [۲]. یا (مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَن فِي الْقُبُورِ) [۳]. اینکه به حرف تو گوش نمی دهند چون مرده اند بلکه دفن شده اند. در سوره «یس» می فرماید کار قرآن با افراد زنده نه مرده ها (لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقِّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ) [۴]. پیغمبر با قرآن زنده ها را انداز می کند نه مرده ها را. به قرینه تقابل کافر را در مقابل مومن نیاورده بلکه در مقابل زنده «حیا» آورده است. چرا مرده اند چون اعمالشان با قصد قربت نیست، عمل یعنی شکل گرفتن حقیقت وجودی انسان، چون روح الهی در ان دمیده نشده است مرده است. اینکه از دیدگاه قرآن در روز قیامت اکثر انسان ها بصورت حیوان محشور می شوند یعنی اشکال حقیقتشان که آشکار می شود، معلوم می گردد که اینها حیات انسانی نداشته اند حیات حیوانی داشته اند شکل گرفته بنا بر این می فرماید انسان اگر قصد قربت نداشته باشد رو به سوی مردن اقدام می کند یعنی خودکشی می کند و خودش را به سوی مرگ سوق می دهد. به همین خاطر قصد قربت معنایش یعنی زنده شدن. در سوره انفال می فرماید: به دعوت خداوند و پیامبر لبیک بگویند تا زنده شوید. [۵] می خواهند زنده تان کنند نه اینکه شما عمل صالح انجام نمی دهید نه گفته شده اکثرا عمل صالح انجام می دهند، حرف می زنند و تعاملات دارند و این ها مصداق عمل صالح است ولی اگر روح الهی نداشته باشد میّت است. اخلاص به این خاطر مهم است که انسان از مردن نجات پیدا می کرد. خوابیدن به انسانیت انسان آسیب می رساند، بدن انسان که ابزار است می خوابد نه جان او. چون ایمان مربوط به جان اوست، به همین خاطر ما خواب می بینیم یعنی بیداریم، خواب دیدن یعنی من نخوابیده ام، بدن من خوابیده، بدن که من نیستم. بدن مرکب من است که خوابیده است. البته خواب های انبیا با ما فرق دارد زیرا حضرت ابراهیم خواب می بیند و تکلیف اور است زیرا او می داند و می خوابد و لی ما نمی دانیم. او می داند که خواب می بیند ولی ما در خواب نمی دانیم که در خواب هستیم چون ما به ان مرتبه نرسیده ایم. می دانستند مانند مادری که بچه اش را خوابانده که چند ساعات بعد می داند بیدارش می کند، بچه خوابیده نه خودش. برای اولیای الهی خواب و بیداری علی الویه است. آنچه در بیداری می بیند را در خواب هم می بیند و هوشیارترند. به همین خاطر در مورد حضرت ابراهیم (ع) سوال است که مگر انسان با یک خواب دیدن سر بچه اش را می برد؟ خواب آنان از بیداری ما شفافتر است و زیباتر است. بنابر این می فرماید انسان در حین خواب نیز قرار است رشد کند اگر «لوجه الله» بخوابد با وضو و بسم الله بخوابد در خواب نیز رشد می کند. به همین خاطر آقای جوادی آملی می فرمودند: هر کس به جایی رسیده با خواب رسیده است. به اصطلاح علمای معروف با خواب شروع کردند، شب مقدم هر روز است در ادبیات قرآن. اگر ملاحظه کنید. مناسبات ما از شب شروع و به شب ختم می شود. چون شب بر روز مقدم است بر خلاف عرف که روز مقدم بر شب است.

[۱]. رسول خدا (ص) فرمودند: « قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَنْ أَهَانَ لِي وَ لِيَا فَقَدْ أَرْضَدَ لِمَحَارَبَتِي وَ مَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدٌ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّى أَجِبَهُ فَإِذَا أَحْبَبْتَهُ كُنْتُ سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا إِنْ دَعَانِي أَجَبْتُهُ وَ إِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ. خداوند عز و جل فرمود: هر که به دوستی از من اهانت کند به تحقیق برای جنگ با من کمین کرده است ؛ و هیچ بنده ای به چیزی به من تقرب نجوید که نزد من محبوبتر از آنچه بر او واجب کرده ام باشد ؛ و همانا او به وسیله ی نماز نافله به من نزدیک شود تا آنجا که من او را دوست بدارم، و هنگامی که او را دوست بدارم گوش او شوم همان گوشه که با آن می شود و چشم او گردم همان چشمی که با آن ببیند، و زبانش شوم همان زبانی که با آن سخن گوید، و دست او گردم، همان دستی که با آن بگیرد، اگر مرا بخواند اجابتش کنم، و اگر از من خواهشی کند به او بدهم. « (الکافی ، ج ۲ ، ص ۳۵۲)

[۲]. سوره نمل آیه ۸۰

[۳]. سوره ی فاطر آیه ۲۲

[۴]. سوره یس آیه ۷۰

[۵]. سوره انفال آیه ۲۴ (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ)

و شب برای رفع خستگی روز است و در حالی که در فرهنگ دین روز برای استراحت است نه شب. شب زمان فعالیت است و روز استراحت، شب شروع می کند از وقت شام، به همین خاطر می فرماید: (وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ) [۱]. یا مزمل [۲]. و روز به دنبال شب است، می فرمایند انسان اگر از شب بهره ای نبرد نمی تواند از روز استفاده کند. اگر شب را انسان نتواند مدیریت کند یقیناً روز از مدیریتش خارج می شود چون این دو در طول همند. راز قضیه هم همین است که در شب کسانی که مزاحمت ایجاد می کنند در خوابند. مزاحم ها نیز در درون انسانند خارج از انسان نیستند. چشم و گوش و زبان سر، ابزارهای حسی انسان تا تربیت نشده اند مزاحمند، تا رام نشوند مزاحمند. همانطور که در صوت و لحن انسان تلاش می کند تا صدایش را رام کند تا آهنگین بخواند. قاری کسی است که خوب صوتش را رام کرده است. دیدن و شنیدن و گفتن انسان نیز همینطور است و سایر ابزارهای ادراکی. اما تربیت اینها از شب شروع می شود نه از روز. چرا؟ چون انسان باید برود یاد بگیرد تا یاد بدهد. (أَقْمِنِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ) [۳]. انسان چیزی یاد نگیرد نمی تواند یاد بدهد، ما قرار است به چشم و گوش و زبانمان چیزهایی بیاموزیم تا یاد نگیریم یاد نمی دهیم. چه موقع یاد می گیریم، زمانی مه وارد کلاس الهی شویم. چون معلم انسان خداست (الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ) [۴]. لازمه به کلاس الهی رفتن نیز این است که طفل جاننش را بتواند مدرسه الهی ثبت نام کند. با وضو که انسان می خوابد و با بسم الله، حال احتمال دارد بخوابد گناهان در وهله های اول اتفاق نیفتد، این که می گویند انسان حلالیت بطلد تا پاک شود به این خاطر است. حلالیت بطلد تا حلال شوید. به عبارتی می تواند حلول کند و وارد کلاس شود. اینکه می گویند ماه حلول نکرده یعنی وارد نشده است. اینکه حلال را رعایت کنید یعنی امکان ورود را دریابید و الا از باب (كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ) [۵] انسان اگر در رهن و گرو باشد نمی تواند وارد شود. از گناهان و حق الناس پاک شدن لازم است تا طفل جان ترخیص شود و آزاد گردد تا وارد کلاس شود. در خواب که یاد بگیرد در بیداری یاد می دهد. تا آن موقع اعضای خود را تربیت می کند، حرف زدنش را. ما الان از دست حرف زدندان مانده ایم، نگاه کردندان مانده ایم. زدست دیده دیده و دل هر دو فریاد هر آنچه دیده بیند دل کند یار [۶] من و تو از دست این چشم و دل مانده ایم. مانند بچه ناخلف که وقتی بیرون می رود و مادر دائم در نگرانیست. چرا چون یا به دیگران ضرر می رساند یا به خودش و مردم را از ما شاکمی می کند. در قیامت وضعیت مرده اینگونه است، دست و چشم و گوششان کار دستشان داده است چرا چون ناخلف بودند نه چرا چون تربیت نشده بودند. (مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ) [۷]. به همین خاطر در قیامت به خاطر اینها بازخواست می شویم. (إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا) [۸]. می پرسند چرا به این گوش دادی؟ چرا این حرف را زدی؟ چرا نگاه کردی به این صحنه. مثقال ذره را خواهند پرسید. علت آن این است که تربیت نکرده ایم چرا چون به خدا وصل نشده ایم. اخلاص یعنی وصل شدن به خدا از کجا شروع کنیم این اتصال را؟ از شب... یعنی حین استراحت تا تو بیداری. برای صبح است درسته که آفتاب غروب کرده است. ولی می بینید برق و چراغ درست کرده اند شبشان هم روز شود! شب و روز فرقی در دیدن است! شب یعنی وقتی که من نمی بینم یعنی تاریکی! خوب وقتی می بینی صبح است! وقت شب که برای سیر و سلوک اهمیت دارد یعنی لحظه خوابیدن یعنی بدنش را ریا، بچه های ناخلفش را بخواباند، چون کار دستش می دهند اگر بیدار باشند چون بی تربیتند. به همین خاطر در شب های قدر می فرمایند بروید بخوابید اگر می خواهید شب قدر را احیاء نگه دارید، چون اگر بیدار بمانید نمی توانید احیاء کنید یعنی زنده بشوید و اگر بیدار بمانید خواهید مرد! چرا چون دیدن و گفتن و شنیدنش بدون حساب و کتاب نیست و خواب خواهند کرد. باید بروند بخوابند. یعنی درصد ربع و نیم ساعت! اعمال را انجام دهند و بعد وضو بگیرند و بسم الله الرحمن الرحیم بگویند و بخوابند، اینگونه احیاء نگه دارند. در مباحث آقای فاطمی نیا هم هست چی را بخوابانید یعنی چشم و گوش و ... را بخوابانید. این بچه های شلوغ را خوابانی آرامش حاصل نمی شود به تعبیر آقای جوادی آملی انسان اگر بخواند یک مقاله علمی بنویسد، شب هم در خانه دو و سه تا بچه شلوغی باشند نمی تواند بنویسد و باید صبر کند اینها بخوابند تا فراغتی حاصل شود جهت تنظیم مقاله. به همین خاطر تشویق می کند بچه ها برید بخوابید! خسته اید! انسان ها اکثراً این گونه اند باید این ابزارهای ارتباطی را بخواباند تا بتواند حرکتش را آغاز کند. وارد کلاس درس استاد شود. یعنی وصل شود. قصد قربت این نیست که انسان «بسم الله» بگوید. بسم الله گفتن در مرتبه نفس است و الا وصل به الله نیست. مانند این که آژیر پرخطر زده می شود اعلام پناهگاه رفتن است، نه اینکه بیرون بایستد و با زبان بگوید می روم به پناهگاه!! در امان نخواهید ماند. با زبان نیست بلکه اصل اسقرار در پناهگاه است. «بسم الله» گفتن اتصال به خدا با زبان است و صرف به زبان آوردن اتصال نیست و حرکت نیست. حرکت چیست؟ یعنی پاک شدن یعنی (لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ) [۹]. به کلام الهی پاک نشوی وصل نخواهی شد. یعنی گناه که آلودگی است آن را حذف کند و این کار دو راه دارد، یک استغفار: گناهان بین خود و خدا را حل کند هر قدر که زیاد باشد و دعا هایش در مفاتیح است، خدای تعالی می فرماید: هر کس بخواند من می بخشمش البته اگر واقعاً بخواند. جدی بخواندی نه تعارفی! از ته دل بخواند نه لقله لسان باشد. به تعبیر فنی این خواهش، جدی از او صادر شود. می بینید مثل بیکار است و با خود ذکر استغفار

[۱]. سوره مزمل آیه ۶ [۲]. سوره اسراء آیه ۷۹

[۳]. سوره یونس آیه ۳۵ [۴]. سوره الرحمن آیه ۱ و ۲

[۵]. سوره المدثر آیه ۳۸ [۶]. کتاب دویستی های باباطاهر

[۷]. سوره ق آیه ۱۸ [۸]. سوره اسراء آیه ۳۶ [۹]. سوره واقعه آیه ۷۹

می گوید! ثواب دارد! جدی نمی خواهد. التماس کند. باید مثل دانش آموزی که به خاطر تخلفی به سر جلسه را نمی دهند و او چگونه التماس می کند و گریه می کند که ببخشید غلط کردم، من بدبخت می شوم، اینکه به ما میگویند (سِلَاحُهُ الْبُكَاءُ) [۱]، انسان چه زمانی گریه می کند زمانی که جدی بخواید و جدی التماس کند گریه اش می گیرد چون گریه علامت جدیت در خواهش است. بچه با گریه کردن می خواهد و می فهماند گرسنگی اش جدی است یک موقع هم هست که خودش را لوس می کند و جدی نمی خواهد و اذیت می کند می فهمیم گرسنگی او جدی نیست، اما همین که گریه می کند برای آرام کردنش به او غذا می دهند اگر ندهند گریه ادامه دارد. این اثر گناهان بین خود و خدای خود است. تعدادی از گناهان هم مربوط به حق الناس است. بی توجهی به حقوق اطرافیان بی ادبی کردن است و حرمت رعایت نکرده است. باید حلالیت بطلبد تا خدا ببخشد البته نه اینکه در خداوند در این میان نقشی نداشته باشد، خداوند ظاهراً نمی بخشد ولی در حقیقت نقش اصلی را در آنجا خدا ایفا می کند. به تو می گوید از او حلالیت بخواه؛ به دل طرف می اندازد حلالش کن. اینطور نیست که بی خودی خود ما را ببخشد. بنابراین باید انسان این موانع را برطرف کند تا وارد کلاس شود یعنی وصل به خدا شود عملاً. انسان اگر متصل به خدا شود یعنی وارد کلاس شده و درس می خواند این همان (نگار من به مکتب نرفت و درس ننوشت، به غمزه مسئله آموز صد مدرس شد) [۲]. می بیند که می فهمد می داند، می داند که چگونه خودش را مدیریت کند. الان ما بدون گواهینامه ماشین سواریم و کارمان تصادف است. قیامت می بینیم انسان هایی اینقدر تصادف کرده اند چون ناشی بودند و آموزش ندیده بودند، باید آموزش ببینند که زبانش را چگونه براند، اگر آموزش ببیند روز می فهمد چگونه از زبانش استفاده کند، همین که درست استفاده کرد آرام می شود همان استراحت کردن است. با زبانش رشد می کند (ولقد آتینا ابراهیم رسوله) [۳] همین است. همین که به سنی رسید به او رشد دادیم یعنی از اعطای وجودیش رشد می کرد. با چشم و گوش و زبان تمام شئون زندگی رشد می کرد و احساس آرامش داشت. این که می فرمایند (فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ) [۴] این غذایی نیست که سر سفره می خورد: انسان با چشم و گوشش غذا می خورد با رفت و آمدش غذا می خورد. علامه حسن زاده آملی از این تعبیر به واردات و صادرات انسان می کند، به واردات خود باید دقت کند. این نیز زمانی امکان پذیر است که انسان آموزش دیده باشد. این همان است که امیرالمومنین (ع) می فرماید: (اَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ نَظْمِ أَمْرِكُمْ) [۵] یعنی در مملکت وجودش نظم و آرامش است، همه چیز در جای خودش است شلوغی و اغتشاش نیست. از بی سلیقگی و شلختگی راحت می شود. هر چه وارد و خارج می شود روی حساب است. چرا چون آموزش دیده است. الا شلوغ می شود. در شب های زمستان مستحضرید جماعت بدبخت می شوند چون شبها بلند است شب نشینی می کنند مشغول بهتان و غیبت می شوند. با کوله بار گناه به خانه بر می کردند چرا چون بلد نیستند؟ چون آموزش ندیده اند که چگونه نگاه کنند چگونه حرف بزنند، چگونه رفت و آمد کنند. اصلاً فلسفه صله رحم این است که بروید و پیامبری کنید، بروید مبعوث شوید و پیام برسانید، حرفی یاد بدهید و یاد بگیرید. خوب وقتی چیزی بلد نیست چی یاد بدهد می رود و خرابکاری می کند، اکثراً این گونه هستند. خوب به این نکات دقت کنیم که انسان در اتصال به خداوند اعمالش بصورت زنده شکل می گیرد نه مرده. وقتی زنده شکل می یابد عالم نیز زنده می شود. از جمله خصوصیات ما مصاحبت است یعنی هم نشینی. انسان عالم ترجیح می دهد که با علما همنشینی کند، ارتباطش با انسان های عالم باشد. می بیند بازاری دوست دارد با اهل بازار رفت و آمد کند، انسان زنده هم علاقه دارد با انسان زنده رفت و آمد کند، چون همنشینی یعنی وصل شدن، وصل شدن نیز سبب انتقال آنچه من دارم به او می شود و برعکس و همنشینی با عالم باعث ازدیاد علم می شود. این نتیجه همنشینی است. اگر این نتیجه عاید نشود ظاهراً کنار هم نشسته اند ولی هم نشین نیستند، هم صحبت نیستند. می بیند در برخی منازل خانم بی سواد است و آقا باسواد ولی خانم از آقا چیزی یاد نگرفته است چون هم نشین نبوده اند. اگر هم نشین باشند باید بعد از مدتی هم اندازه شوند ولی این گونه نمی شود چون موانع بین همنشینی است. به همین خاطر خیلی ها در این دنیا هستند ولی از دنیا بهره ای نمی برند چون هم نشین دنیا نبوده اند. منظور دنیای ممدوح که آیت الهیست (أَيْنَ مَا تَوَلَّوْا فَمَّ وَجْهُ اللَّهِ) [۶] و تمام موجودات عالم همگی زنده اند چون از آن خدا هستند و از صفات فعلی خدا هستند، همانطور که از صفات فعلی خداوند صفت «حی» است و گویا کل یسبح بره و در سوره ی نور می فرماید: (كُلُّ قَدِّ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ) [۷]. یعنی با شعور هستند. چون زنده اند. در دیدگاه قرآن، غیر مومن اصلاً از عالم استفاده نمی کند چرا؟ چون ارتباط ندارد.

[۱]. بخشی از دعای پرفیض کمیل

[۲]. کتاب دیوان حافظ غزل ۱۶۱

[۳]. سوره انبیا، آیه ۵۱

[۴]. سوره عبس آیه ۲۴

[۵]. نهج البلاغه نامه ۴۷، ص ۹۷۷

[۶]. سوره بقره آیه ۱۸۶

[۷]. سوره نور آیه ۴۱

چون سنخیت ندارد، زنده نیست مرده است، او مرده است. قرآن اشاره به تجارت دارد، تجارت با چه کسی؟ غیر مومن نمی تواند تجارت داشته باشد زیرا او مرده است. تعاونوا ندارد چون او مرده است، به این خاطر غیر مومن (أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ) [۱] می شود، خاسر یعنی تجارتنی سپرده و سرمایه هم از دست می رود. چرا چون همنشین عالم نیست. ما با اهل قبرستان هیچ وقت تجارت نمی کنیم مثلاً وسایل برای خانه لازم است سمت قبرستان نمی رویم که داد و ستد برای زنده ها است و همنشینان عالم. به دور و برهای پیامبر (ص) هم اصحاب می گویند به این علت است. پیامبر (ص) در حد خودشان با با ان ها حرف می زد، مانند صحبت استاد دانشگاه با دانشجو! اما انگونه که با دانشجو حرف می زد با کودک حرف نمی زد. انسان باید با عالم همنشین شود چون عالم برای انسان خلق شده است (وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ) [۲]. در آن صورت عالم از آن انسان می شود چرا چون کمالات عالم منتقل به انسان می شود. به این خاطر چون عالم از آن آنهاست در قرآن می فرماید اینان وارثان آن هستند (أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ) [۳]. (یرثون الارض) [۴] علت آن همان اتصال به خداوند است. سیر کمالی یعنی همنشینی با بزرگان. عالم هم تماماً که همان نعم الهی است زنده اند و قرار است ما در مسیر حیات طی طریق کنیم و دائم زنده تر شویم. به همین خاطر مرحوم علامه جعفری زندگی را این گونه معنی می کرد: زنده شدن بعد از زنده بودن. مانند این که انسان می رود و خواندن و نوشتن می آموزد ولی باز ادامه می دهد، علم روی علم، علم قابل افزایش است. اصلاً فارغ التحصیل نداریم. وارد دانشگاه شدن داریم ولی فارغ از دانشگاه نداریم. چون تحصیلات یعنی علم تمام نشدنی. این ادبیات غرب است. در اسلام فارغ از تحصیل نداریم. چون علم یعنی مصادیق خلقت را آشنا شدن یعنی پی بردن به اسرار خلقت که بینهایت است (وإِن تَعُدُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا) [۵] احاطه به اسرار الهی هم نمی شود به همین خاطر می فرماید (اطلبوا العلم من المهد إلى اللحد) [۶] تمامی ندارد. عالم یعنی انباشته شدن علم روی هم، همنشینی با عالم یعنی دائم در حال عالم شدن. در اینجا چهار جهت مطرح است یکی قسمتی از انسان که با خداوند است مصداق «بِلِلَّهِ» است. قسمتی مصداق «لِللَّهِ» است. قسمتی مصداق «مِنَ اللَّهِ» است و قسمتی مصداق «إِلَى اللَّهِ» است یعنی شئون ارتباط الهی انسان. این مصادیق چهارگانه است «بِلِلَّهِ - مِنَ اللَّهِ - إِلَى اللَّهِ - شُئُونِ» مختلف زندگی انسان در چهار مورد مصداق می یابد و کلی مبحث دارد. یعنی انسان به واسطه خداوند به خداوند وصل می شود. یعنی از خداوند بخواهد به خداوند وصل شود. باید به خودش التماس کنیم. باید بخواهیم ما را بخواهد و قبول کند و آنجا نگه دارد. (قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) [۷] بعد از آن «مِنَ اللَّهِ» می فهمیم همه چیز از ناحیه خداست. همان دید توحیدی نسبت به همه چیز در ما ایجاد می شود تا ما هیچ وقت در عالم «غیر الله» نیبینیم. در تفسیر بیان می کنند یعنی اصلاً در دیگری وجود ندارد. فهمیدیم همه درها در اوست. بر خلاف برداشت عرف، عرف بر این باور است که در فامیل در غیر خداست. یعنی انسان برای حاجتش به در انسان ها نرود بر در خدا برود در حالی که معنایش این نیست، معنایش این است در عالم همه درها در خداست. دکتر همه چیزش از آن خداست. عقلش و عملش و تشخیصش و همه از آن خداست. به همین خاطر به دکتر رفتن پیش غیر خدا رفتن نیست. این که می گویند از خدا بخواهید نه اینکه سراغ انسان ها نروید نه بلکه انسان ها را در الهی ببیند. تشکر هم اینگونه است (من لم يشكر المخلوق لم يشكر الخالق) با صفت مخلوق بیان کرده اندنه من لم يشكر الناس! اگر با دید مخلوق نگاه کنی توحید است. اگر مستقل دیدید انسان را «استقلال» شرک است. یعنی به مرتبه «مِنَ اللَّهِ» رسیدن شما به هرکس نگاه کنید خداوند را برداشت می کنید. ظاهراً در کلاس نشسته ام ولی از خداوند یا می گیریم چون قرار است از غیر الله نیاموزیم به همین خاطر مشورت هم این گونه است. چرا می گویند مشورت کن؟ سر مشورت این است که از خدا بخواهید اگر صلاح می بیند خیر مرا به من بگوید از زبان دیگران بگوید. امام صادق (ع) می فرماید: خداوند با من، از طریق من سخن می گوید. [مرا از من صدا می زند]. من صدای الهی را از خودم می شنوم. اما حضرت موسی از چه کسی می شنود؟ از درخت می شنود؟ یا (یا موسی انی انا الله) [۸] هر دو الله است ولی حضرت موسی در مرحله ای است که از خودش صدای الهی را نمی شنود از درخت می شنود. در سوره طه است. بله به جایی می رسد از طریق من با من سخن می گوید. سر مشورت این است که از زبان دوستم بمن مطلب می رسد. نه اینکه او راه را جلوی پای من بگذارد او چه کسی است! خودش که چیزی نمی داند مثل من است.

[۱]. سوره بقره آیه ۱۲۱

[۲]. سوره جائیه آیه ۱۳

[۳]. سوره مومنون آیه ۱۰

[۴]. سوره اعراف آیه ۱۰۰

[۵]. سوره نحل آیه ۱۸

[۶]. نهج الفصاحه ص ۲۱۸

[۷]. سوره انعام آیه ۱۶۲

[۸]. سوره قصص آیه ۳۰

پس سر مشورت این است. کلاس هم چنین است. وحی هم اینگونه است اگر مصلحت نمی دانی از طریق من به من بیاموزی از راه دیگه بیاموز. وحی هم سر گونه است. [من وراء حجاب- با واسطه جبرئیل] در مورد نعمتها هم این سرگونه وجو دارد. اینگونه است اگر من به آن جایگاه نرسیده ام که مستقیم به من علم بدهی می روم تا از زبان شخص معهم یا ... به من یاد بدهی. این دید توحیدی است. ما هیچوقت قرار نیست در کلاس انسان بنشینیم. انسان یعنی (وَكَأَيُّ مَلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا) [۱] ما قرار نیست از غیر خدا بیاموزیم. جان من چون در آن حد نیستم که مستقیم دریافت کنم غیر مستقیم عنایت نما یاد بده. بعد «الی الله» یعنی تمام ما در شئون زندگانیم به سمت تو می یایم. (جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ) [۲] نباشم. یعنی (قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) [۳] به سمت تو باشم. به همین خاطر انسان های سالک همانطور که در وقت حیات با سرعت به سمت خداوند می روند بعد از مرگ هم این گونه هستند، یعنی مرده و زنده آنها فرقی ندارد هر دو عامل رشد است. هم از زنده بودن و هم از ممات. چون مرگ یعنی لباس تن را لوجه الله بیرون آوردن یعنی خدایا تمامیت من باعث به سمت تو آمدن شود. نوعاً می بینید ما وقتی به کلاس می رویم احساس می کنیم ثواب کرده ایم یا زمانی که نماز می خوانیم، ولی وقتی غذا درست می کنیم برای فرزندان این حس را نداریم در حالی که فرقی ندارد و احساس «عبث» بی فایده می داریم ولی اینگونه نیست باید از بازار رفتنمان اندازه نماز شبمان استفاده کنیم، رشد که فقط مربوط به کلاس و مسجد نیست. اگر این گونه باشد می شود (نؤمن ببعض و تكفر ببعض) انگار از طرفی بدن فلج و از طرفی سالم است اگر عضوی فلج باشد نمی تواند راه برود.

[۱]. سوره فرقان آیه ۳

[۲]. سوره حجر آیه ۹۱

[۳]. سوره انعام آیه ۱۶۲

[۳]. سوره نسا آیه ۱۵۰